



تقریر درس خارج فقه نظام خانواده آیت الله اراکی دامت برکته

| مقرر | حجة الإسلام قادر بیرسم | جلسه | ٤ | تاریخ | ١٤٠١/٠٨/٠٥ |
|---------|------------------------------------|------|---|-------|------------|
| عنوان ١ | فصل اول: کلیات احکام ازدواج | | | | |
| عنوان ٢ | مطلب پنجم: شروط وجوب نکاح یا انکاح | | | | |
| عنوان ٣ | شرط کفویت | | | | |
| عنوان ٥ | کراهت تزویج فاسق | | | | |
| عنوان ٦ | بحث اول: کراهت تزویج با مطلق فاسق | | | | |
| عنوان ٧ | ادله بحث اول | | | | |

درآمد بحث

کراهت تزویج با مطلق فاسق

بحث ما در کراهت تزویج با فاسق بود. گفتیم در این جا دو بحث داریم؛ یکی کراهت مطلق تزویج با فاسق است و یکی کراهت تزویج با فاسق های خاص؛ مثل شارب الخمر، تارک الصلاة. حالا بحث ما در این است که آیا ما دلیل داریم بر کراهت مطلق تزویج با فاسق، تا بعد برسیم به فاسق خاص.

دلیل اول

گفتیم که برای کراهت مطلق تزویج با فاسق به آیه شریفه: «أَقْمَنَ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ»^١؛ استدلال شده است؛ و جواب دادیم که در این جا منظور از فاسق، کافر است و نه فاسق مصطلح که به معنای مسلمان عاصی باشد.

پس استدلال در این جا تام نیست؛ بخصوص اینکه صاحب جواهر هم اشکال می گیرند، که البته با توضیحی که ما دادیم اشکال وارد است.

دلیل دوم

بحث ما در استدلال دوم بود که استدلال مرحوم کاشف اللثام بود. گفتیم مرحوم کاشف اللثام استدلال دیگری می کنند که عبارت ایشان از سه مطلب تشکیل شده است:

مطلب اول:

«ویکره تزویج الفاسق لآنه لفسقه حری بالإعراض والإهانة، والتزویج إكرام و موادة»؛

فاسق، فاسق است. فاسق در تشریع و فرهنگ اسلامی مستحق اکرام و تجلیل نیست؛ بلکه مستحق توهین است و باید در جامعه، مورد سرزنش قرار گیرد. پس زن دادن به او نوعی تکریم است. کسی دختر و عزیز دلش را به یک فاسق بدهد مخالف با وهن فاسق است.

مطلب دوم:

«ولآنه لا یؤمن من الإضرار بها وقهرها علی الفسق»؛

شما اگر دختری را به یک فاسق دادی ممکن است این فاسق دختر شما را به فسق اجبار کند، مثلاً مجبورش کند که بساط عیش و نوش را فراهم کند. یا این که مثلاً او را معاون خود برای اعتیاد به فسق که دارد قرار بدهد.

مطلب سوم:

«ولا أقل من میلها إلیه»^۱؛

حداقل تأثیری که می تواند فاسق بر زن خود داشته باشد این است که آن زن هم میل به حرام پیدا کند و حرمت حرام در دل این زن شکسته شود. این سه دلیل است که مرحوم کاشف اللثام بیان فرمود.

بررسی دلیل دوم

اما بررسی این سه مطلب:

۱. كشف اللثام والإبهام عن قواعد الأحكام؛ ج ۷، ص ۹۳؛

بررسی مطلب اول

مطلب اول که فرمود این تزویج احترام است و مودّت، و فاسق در شرع اسلام، شایسته احترام نیست؛ پس این تزویج در اسلام قطعاً مورد قبول نیست و حداقل این است که مکروه باشد.

این دلیل یک کبری دارد و یک صغری. و کبری این بود که توهین فاسق در اسلام مأمور به است، یا این که احترام به فاسق در شریعت، خلاف است و مورد نهی قرار گرفته است.

در این جا در وهله اول باید ببینیم کبری درست است یا نه؟ و در مرحله بعد ببینیم تزویج به عنوان صغری درست است یا خیر؟

در واقع برای مستحق بودن توهین فاسق و عدم احترامش، می توان به ادله ای از آیات و روایات تمسک کرد:

دلیل اول: آیات

در جلسه پیش گفتیم که از آیه مبارکه: «وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ الظّٰلِمِیْنَ»^۱؛ به ضمیمه «وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللّٰهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ»^۲، استفاده می کنیم که خداوند معصیت کار را دوست ندارد. و حالا که دوستش ندارد، پس مورد احترام نیست.

ما سابقاً در مبحث فقه فرهنگ بحثی در تقابل با مرحوم خوئی داشتیم که ایشان درباره آیه: «لَا يُحِبُّ اللّٰهُ الْجَهْرَ بِالسُّوْءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ»^۳ بحث می کرد و می فرمود در مورد «لَا يُحِبُّ اللّٰهُ الْجَهْرَ بِالسُّوْءِ» فقط دوست نداشتن خدا فهمیده می شود و از آن مبغوضیت خدا فهمیده نمی شود.

در آنجا ما گفته ایم که باید عرف اهل لغت را دنبال نکنیم و نمی شود ملا لغتی با مفاهیم عرفی برخورد کرد. این یک نوع تأدب قرآنی است؛ خداوند متعال در تمامی قرآن نمی فرماید «ان الله يبغض»؛ بلکه همواره می فرماید: «وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ الْفٰسَادَ»^۴، «إِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا»^۵؛ این ادبیات خیلی راقی و مؤدبانه است؛ اما در حقیقت مراد از «لَا يُحِبُّ» یعنی «یبغض»؛ نه این که فقط دوست ندارد. این که می فرماید: «لَا يُحِبُّ اللّٰهُ الْجَهْرَ بِالسُّوْءِ»، یعنی این جهر به سوء، مبغوض است؛ اما با بیان «لَا يُحِبُّ» می گوید. مثل پدری که می خواهد فرزندش را تربیت کند، -که ابوی ما هم همین لسان را داشت- به جای این که بگوید نکن، می گفت دوست ندارم این کار را نکنی، دوست ندارم با فلان کس رفت و شد داشته باشی، این را که می گفت می فهمیدیم که بدش می آید. این نوعی از تأدیب و تربیتی است که علماء از این اسلوب الهی تبعیت می کردند. به جای این که بگویند نکن و من متنفرم، کاری می کردند و چیزی می گفتند که خود طرف متوجه بشود. یعنی حتی برای ابراز نفرت از واژگان ایجابی استفاده می کردند.

۱. سوره آل عمران: ۵۷ و ۱۴۰. و در سوره شوری، آیه ۴۰ آمده: «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظّٰلِمِیْنَ».

۲. سوره طلاق: ۱.

۳. خداوند دوست ندارد کسی با سخنان خود، بدیها [ی دیگران] را اظهار کند؛ مگر آن کس که مورد ستم واقع شده باشد. سوره نساء: ۱۴۸.

۴. سوره بقره: ۲۰۵.

۵. خداوند، کسی را که متکبر و فخرفروش است، (و از ادای حقوق دیگران سرباز می زند)، دوست نمی دارد. سوره نساء: ۳۶.

من دوست ندارم که دروغ بگویی، من دوست ندارم که درس نخوانی، من دوست دارم که درس بخوانی. پس اینکه خدا می‌فرماید: «وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ»، یعنی من از ظالم، بدم می‌آید؛ و بعد که فرمود: «وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللّٰهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ»، نتیجه اینکه من از معصیت کار، بدم می‌آید. حالا این کسی که دختر خود را به او داده‌ای، اگر فاسق باشد، شراب‌خوار و زناکار و... باشد، خدا می‌فرماید که من از این شخص خوشم نمی‌آید، یعنی این که من خوشم نمی‌آید به او احترام بگذاری به او جا و مکان بدهی، دخترت را به او بدهی، این تزویج بالاترین نوع ابراز مودّت و اکرام است.

اصل بر مبعوضیت، حرمت است؛ مگر این که قرینه‌ای باشد که منظور از این بغض به همراه ترخیص در فعل باشد. در جای خود گفته‌ایم که مولا هر حرفی زد إِنَّمَا يَتَكَلَّمُ بِمَوْلُوتِهِ، وقتی مولا بگوید دوست ندارم یعنی مولویت من اقتضا می‌کند که از این کار دوری کنی؛ مگر این که خودش ترخیص در فعل بدهد.

طاعت عاقلانه و طاعت عاشقانه

این که در مورد بعضی از انبیاء واژه ظلم به کار رفته است، قضیه فرق می‌کند. ما دو نوع طاعت داریم یک نوع که به آن طاعت عاقلانه تعبیر می‌کنیم و دیگری طاعت عاشقانه که در ظرف محبت و رابطه عاشقانه است. آن طاعتی که طاعت محبت خداست، اگر خدا نهی‌ای کرد، هر چند آن نهی، نهی مولوی هم نباشد، ارتکاب آن در همان فضای عاشقانه، معصیت محسوب می‌شود. یعنی مثلاً کسی که محبوب خداست اگر بین دو کار، یکی که محبوبیتش کمتر است را انتخاب کند این جا در مقام محبت سازگار نیست و نوعی عصیان از مقام محبت است و نه عصیان از مقام طاعت مولوی. رابطه بین خدا و انبیاء یک رابطه بسیار عاشقانه و دوست‌داشتنی است که خوب است وقتی قرآن خوانده می‌شود با دقت و تأمل به ادبیات تکلم خدا با انبیاء نگاه شود. و این ادبیات عاشقانه، مختص به شیعه است، و در هیچ یک از مذاهب چنین ادبیاتی نیست. کما اینکه قرآن می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللّٰهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾^۱

این طاعت در مقام محبت است.

در روایت بسیار زیبایی خداوند متعال به حضرت داوود می‌فرماید که برو به دانیال بگو:

«إِنِّ اَنْتَ عَبْدِي دَانِيَالُ قُلْ لَهُ اِنَّكَ عَصَيْتَنِي فَغَفَرْتُ لَكَ وَ عَصَيْتَنِي فَغَفَرْتُ لَكَ وَ عَصَيْتَنِي فَغَفَرْتُ لَكَ فَإِنَّ اَنْتَ عَصَيْتَنِي الرَّابِعَةَ لَمْ اَغْفِرْ لَكَ...»^۲

حالا خدا به جای داوود خودش می‌توانست به دانیال هم بگوید. اما می‌گوید تو برو بهش بگو، که نشان‌دهنده ظرفتهای بسیار زیبای رابطه خدا با انبیاست.

۱. سوره مائده: ۵۴.

۲. کافی؛ ج ۲، ص ۴۳۶.

وقتی خبر به حضرت دانیال رسید حضرت دانیال صبر کرد تا نیمه شب فرا رسید. مناجات کرد تا که به این جا رسید. گفت:

«يَا رَبِّ إِنَّ دَاوُدَ نَبِيَّكَ أَخْبَرَنِي عَنْكَ أَنِّي قَدْ عَصَيْتُكَ فَغَفَرْتَ لِي وَعَصَيْتُكَ فَغَفَرْتَ لِي وَأَخْبَرَنِي عَنْكَ أَنِّي إِنْ عَصَيْتُكَ الرَّابِعَةَ لَمْ تَغْفِرْ لِي فَوَعِظْتُكَ لئِنْ لَمْ تَعْصِمْنِي لَأَعْصِيَنَّكَ ثُمَّ لَأَعْصِيَنَّكَ ثُمَّ لَأَعْصِيَنَّكَ»؛

خیلی حرف قشنگی است. خدایا من از خودم چیزی ندارم اگر تو مرا نکه نداری و دستم را نگیری معصیت می‌کنم و باز هم معصیت می‌کنم و باز هم معصیت می‌کنم. خدا از این جور ادبیات حرف زدن عبد با خودش را دوست دارد. من گاهی می‌گویم که خداوند این جور به داود گفت که به دانیال بگوید تا دانیال این گونه ادبیاتی از او صادر شود. حضرت امام علی علیه السلام هم در دعای کمیل چنین ادبیاتی دارد؛ می‌فرماید:

«ظَلَمْتُ نَفْسِي وَتَجَرَأْتُ بِجَهْلِي وَسَكَنْتُ إِلَى قَدِيمِ ذِكْرِكَ لِي وَمَنْكَ عَلَيَّ».

من خیالم راحت شد که از قدیم به یاد من بودی و به من محبت داشتی، آن قدر مرا به محبت عادت دادی که به تعبیر ما پررو شده‌ام. این ادبیات دیگری است ادبیات عاشقانه بین خدا و بنده محبوب خدا است. به بحث اصلی بپردازیم:

نکته: تزویج فاسق از مصادیق: «وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ»^۲ نیست. من دارم به شما زن می‌دهم و نمی‌گویم برو کار خلاف انجام بده، کما این که معامله با فاسق هم مثلاً دادن گوشت به مشتری فاسق ایرادی ندارد. ممکن است به شما بگوید من آدم خیلی بدی هستم اما می‌خواهم زن بگیرم؛ آیا زن گرفتن کار بدی است؟ یا آیا زن خوب گرفتن کار بدی است؟ طبعاً نه. بله اگر مثلاً معامله‌ای (مثل فروش انگور) مقدمه موصله به حرام باشد، این اعانه حرام است که یا مقدمه منحصره در حرام است یا يعلم أنه يُستخدَم في الحرام. پس اگر همه جوانب را بررسی بکنیم معلوم می‌شود که مسأله به همین سادگی نیست.^۳

دلیل دوم: روایات

دلیل دومی که بحث می‌کنیم که فاسق نه تنها مستحق احترام نیست، بلکه مستحق توهین است، روایات است.^۴ روایات در این موضوع چند دسته است:

۱. همان.

۲. سوره مائده: ۲.

۳. لازمه این نظر همه جانبه این است که در همه بحث‌های ما حاضر شوید، و لذا ممکن است سؤال و مسأله‌ای در یک جلسه مطرح شود، اما جوابش در جلسه دیگر داده شود. و انتظار ما از دوستان این است که مباحث را به طور متصل پیگیر باشند.

۴. البته این بحث که این جا می‌کنیم به شکلی به بحث فقه فرهنگ هم مرتبط می‌شود؛ منتها نه این بخش از بحث که در حال حاضر مشغول آن هستیم، بلکه بحثهای دیگر.

روایت اول

بخش اول از روایات، دلالت بر عدم جواز خوش برخوردی و گشاده رویی در برخورد با معصیت کار است: نظیر روایت سکونی از امام صادق علیه السلام که فرمودند:

«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: أَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم أَنْ نَلْقَى أَهْلَ الْمَعَاصِي بِوُجْهِهِ مُكْفَهَرَةً^۱؛

که با معصیت کاران (منظور مصّران بر معصیت است نه کسی که یک بار معصیت می کند) با چهره باز مواجه نشویم، تا شخص متوجه بشود که ما از این رفتار خوش مان نمی آید. ما حق نداریم در مقابل بدحجاب او را تحویل بگیریم و با گشاده رویی با او مواجه شویم؛ این خلاف متشرع بودن است. در بعضی روایات هست که حتی نگاه کردن به طواغیت، گناه است؛ چون نگاه کردن به او باعث می شود تحت تأثیر عظمت و هیبت او قرار بگیرد. البته معصیت به حسب موارد فرق می کند؛ مثلاً ما وقتی در خارج بودیم می گفتیم جلوی بی حجابهای ایرانی، برای ورود به مرکز را نگیرید. بعد از چند بار رفت و آمد محجبه می شدند. یک وقت هست که عصیان آن ها از روی اصرار نیست؛ بلکه از روی ندانستن و یا سهل انگاری است.

روایت دوم

روایت دوم معتبره حارث بن مغیره از امام صادق علیه السلام است که می فرماید:

«لَا خُذَنَّ الْبَرِيءَ مِنْكُمْ بِذَنْبِ السَّقِيمِ وَلِمَ لَا أَفْعَلُ وَبَلُّغُكُمْ عَنِ الرَّجُلِ مَا يَشِينُكُمْ وَيَشِينُنِي فَتُجَالِسُونَهُمْ وَتُحَدِّثُونَهُمْ فَيَمُرُّ بِكُمْ الْمَارُ فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ شَرٌّ مِنْ هَذَا فَلَوْ أَنَّكُمْ إِذَا بَلَّغُكُمْ عَنْهُ مَا تَكْرَهُونَ زَبَرْتُمُوهُمْ وَنَهَيْتُمُوهُمْ كَانَ أَتَرَبُّكُمْ وَ
بِي»^۲؛

من گناه نکرده شما را بیشتر از افراد معصیت کار مؤاخذه می کنم، و چرا این کار را نکنم درحالی که اینها با کسی هم نشین می شوند که اهل کارهای زشت است. اینها از آنها بدتراند. چرا؟ چون این ها زمینه بدکاری او را فراهم می آورند. اما اگر او را مورد زجر و سرزنش قرار می دادید هم برای شما خوب بود و هم برای من. پس مضمون روایت نهی از مجالست و مصاحبت با معصیت کار است.

روایت سوم

روایت هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام است که می فرماید:

«لَوْ أَنَّكُمْ إِذَا بَلَّغُكُمْ عَنِ الرَّجُلِ شَيْءٌ تَمَسَّيْتُمْ إِلَيْهِ فَقُلْتُمْ يَا هَذَا إِمَّا أَنْ تَعْتَزِلَنَا وَتَجْتَنِبَنَا وَإِمَّا أَنْ تَكْفَّ عَنْ هَذَا فَإِنْ فَعَلَ وَإِلَّا فَاجْتَنِبُوهُ»^۱؛

۱. کافی؛ ج ۵، ص ۵۹.

۲. همان؛ ج ۸، ص ۱۵۸.

اگر باخبر شوید که این شخص، شخص بدکار است باید بهش بگید که یا با ما باش و این کار را رها کن، یا اگر می‌خواهی به کارت ادامه دهی با ما نباش. جمعتون را از بدکارها جدا کنید؛ این خیلی مهم است. مثل آن آیه شریفه که می‌فرماید:

﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾^۲؛

هرگاه کسانی را دیدی که آیات ما را استهزا می‌کنند، از آنها روی بگردان تا به سخن دیگری پردازند! و اگر شیطان از یاد تو ببرد، هرگز پس از یاد آمدن با این جمعیت ستمگر منشین.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

۱. وسائل الشیعة؛ کتاب الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر، أبواب الأمر والنهی، باب ۷، ح. ۵.

۲. سورة أنعام: ۶۸.